

معرفی کتاب «آتشپاد»

این داستان واقعیت دارد



● عنوان: آتشپاد

● نویسنده: ناصر شمشیرگران

● ناشر: منادی تربیت

● تعداد صفحات: ۱۳۶

● توضیحات:

«آتشپاد»، ماجرای آتش‌سوزی شرکت اُرساگاز
اصفهان و قصه زندگی دو آتش‌نشان است
که در مهار این آتش شرکت داشتند.

دکتر، معلم، خلبان، مهندس، آتش‌نشان! بچه که بودیم وقتی می‌پرسیدند «بزرگ که شدید می‌خواهید چه کاره شوید؟»، بیشتر جواب‌ها یکی از مشاغل بالا بود و تا بزرگ شویم هزارویک انتخاب عوض می‌کردیم؛ اما بعضی افراد همان کارهای می‌شوند که در بچگی انتخاب کردند: با آگاهی یا بدون شناخت کامل.

توصیه‌ای برای‌ت دارم. تو حرفه آینده‌ات را با آگاهی انتخاب کن؛ مثلاً می‌دانی اگر آتش‌نشان شوی چه اتفاقی برای‌ت می‌افتد؟ «آتشپاد» را بخوان.

قصه دو آتش‌نشان

«آتشپاد»، ماجرای آتش‌سوزی شرکت اُرساگاز اصفهان و قصه زندگی دو آتش‌نشان است که در مهار این آتش

شرکت داشتند. مسعود، کودکی مبتلا به اُتیسم دارد، همسرش او را ترک کرده، والدینش از نگهداری نوه‌شان درمانده شده‌اند و او نمی‌تواند به‌خاطر شغلش آن‌طور که باید کنار پسرش باشد؛ اما به‌تازگی کسی را پیدا کرده است که شاید بتواند همراه خوبی برای خودش و مادر دل‌سوزی برای فرزندش باشد.

شخصیت دوم سیاوش است؛ پسری که از زخم و خون می‌ترسد و همیشه از جانب پدر بابت این موضوع مورد تمسخر و سرزنش قرار گرفته است؛ پس سراغ آتش‌نشانی می‌رود تا هم از کسب‌وکاری که پدر برایش در نظر گرفته است، فرار کند و هم با ترسش مواجه شود و خود را ثابت کند.

برترین قهرمانان جهان

آتش‌سوزی شرکت اُرساگاز در روز پنجشنبه بیست‌ویکم اردیبهشت سال ۱۳۹۱ رخ داد. عملیات خاموش‌کردن این آتش خطرناک بدون هیچ تلفات جانی و با سوختگی جزئی یک نفر پایان یافت. سازمان آتش‌نشانی اصفهان در سال ۱۳۹۴ برای این عملیات موفقیت‌آمیز و خیره‌کننده توانست رتبه دوم برترین آتش‌نشانی‌های جهان را به دست بیاورد.

نویسنده با الهام از این حادثه و تلفیق آن با تخیل، اثری نسبتاً ماجراجویانه پدید آورده است که خواندن آن خالی از لطف نیست. شاید موضوع داستان برای همه سلایق جذاب و پرکشش نباشد اما حجم کم کتاب در کنار سرعت نسبتاً خوب روایت، می‌تواند خواننده را راضی نگه دارد؛

البته اگر مخاطب به ماجراجویی، تعداد و تنوع حوادث، هیجان و درنهایت به آتش‌نشانی علاقه داشته باشد، از این کتاب لذت خواهد برد.

یکی برای همه

«آتشپاد»، روایت انسان‌هایی است که جان‌شان را کف دست گرفته و با غول آتش سرشاخ می‌شوند؛ آتشی که گاهی ممکن است مهارش از عهده انسان خارج شود اما این قهرمانان ناامید نمی‌شوند و این غول بی‌شاخ و دم را به زانو درمی‌آورند. این داستان تا حدی سختی‌های شغل آتش‌نشانی را هم برای کسانی که وارد این حرفه می‌شوند و هم برای خانواده‌هایشان، روشن می‌کند. نکته دیگر این است که مخاطب با خواندن این کتاب با تنوع خدمات این

شغل آشنا می‌شود؛ مثلاً اگر کسی مصدوم شده و نیاز به کمک‌های اولیه داشته باشد، یک آتش‌نشان از پس آن برمی‌آید. اگر کسی در چاه افتاده باشد، در محیط بسته گیرکرده باشد، در میان کوه و جنگل گم شده باشد یا ... همه و همه از جمله مواردی است که یک آتش‌نشان برای رفع آن سر می‌رسد و با شجاعت به دل حوادث می‌زند.

برشی از متن کتاب

مسعود ده پانزده قدمی آتش، به روی شکم خوابیده و سر لوله‌ی آب را بالا، سمت آتش گرفته بود. حرارت آتش آنقدر زیاد بود که نمی‌شد نشست. انگار همین سی چهل سانتی‌متری که در حالت ایستاده به قدش اضافه می‌شد، حرارت را غیرقابل تحمل می‌کرد. مسعود جلوی جلو، جایی که

پیشانی حمله محسوب می‌شد، خوابیده و لوله آب را سمت آتش گرفته بود. آتشی که انگار خیال سرد شدن و خاموش شدن نداشت. جریان تند آب، از بین بازوهایش می‌گذشت و روی آتش فواره می‌زد. قدرت آب، زیاد بود. آن قدر زیاد که لوله را بی‌تاب می‌کرد. مسعود می‌فهمید، که لوله‌ی آب سر یکجا ماندن ندارد و می‌خواهد از چنگش در برود؛ تاب بردارد و تاب بردارد. به این سو و آن سو بیچد و به همه طرف آب بپاشد. همین بود که شهرام یک قدم عقب‌تر از مسعود خوابیده و لوله دو و نیم اینچی را بین بازو و بدنش گرفته بود تا کمی از قدرت لوله کم شود تا مسعود بتواند این آناکوندای وحشی و قدرتمند را مهار کند و آب را به ریشه آتش بپاشد.